



املاي «همزه» در فارسي^۱

مثال	جای همزه	شکل همزه	ردیف
ابر، اسب، اخذ، اجر، اکل، اکید اسم، ارث، اشاره، اراده، استدلال، استخراج افت، اخت، اجرت، الفت، اخوت، اردو	آغازی	ا	۱
ماء (ماءِ مَعین : آب گوارا)، سوء (سوء سابقه : پیشینه ی بد) شیء (شیء نورانی) جزء (جزء چهارم)	پایانی	ء	۲
آن، آمدن، آجر، آخر، آجل، آتی قرآن، الآن، مرات، مأخذ، مآب، مآثر، لآلی، منشآت	آغازی و میانی	آ	۳

(۱) شرح این جدول فقط برای مطالعه و آگاهی بیشتر است.



۴	أ	و	میان و پایانی	رأس، یأس، شأن، ماوا، رأى، رأفت، مأخذ، مأیوس، تأثیر، تأکید/ تأسف، تأثر، تأنی، تأمل، متأسف، متأثر، متأنی / منشأ، مبدأ، خلا، ملجأ
۵	ؤ	و	میان و پایانی	رؤیا، رؤیت، مؤمن/ مؤسس، مؤلف، رؤسا، مؤکد/ سؤال، فؤاد، مؤانست، مؤاخذہ لؤلؤ، تالؤلؤ
۶	ئ	و	میان و پایانی	هیئت، نشئت، مسئله، قرأت، جرئت، دنائت/ رئیس، سائل، مسائل، ائتلاف، شمشز، لثامت / رئوس، شئون، رئوف / ثون، ژوئن، لائوس، رئالیسم، تئاتر، کاکائو، سوئز، دول، پروتین، سئول، اوروگونہ/ متألئی

با دقت و توجه به این جدول، شکل‌ها و جایگاه همزه را در کلمات فارسی بهتر



(۱) در سال‌های گذشته واج‌های فارسی و الفبای خط فارسی را آموختیم. در این جا، به واج /ء/ و املاى آن بیشتر می‌پردازیم؛ زیرا تنوع و پیچیدگی آن از حروف دیگر بیشتر است. برای مثال، کلماتی چون الفت، تألیف، مؤلف، تألیف (جمع تألیف) هر چند هم خانواده هستند اما همزه‌ی آن‌ها در چهار شکل «ا، آ، ؤ، آ» نوشته می‌شود. در حالی که حرف‌های «ال، ف» آن‌ها چنین پیچیدگی و تنوعی ندارند.

(۲) واج /ء/ نماینده و صدای دو حرف است: همزه «ه» و عین «ع». کلماتی مانند: «علم، سعید، واسع، زارع» با حرف عین که نماینده‌ی واج همزه /ء/ است، نوشته شده‌اند و کلماتی مانند «اجر، أجل، تأثیر، مؤسس، مأخذ، سائل، جزء» با حرف همزه – که آن هم نماینده‌ی واج /ء/ است – نوشته شده‌اند. در این جا به بیان شکل‌های متعدد همزه می‌پردازیم: ا (الف بدون همزه)، آ (الف با مد)، ه (همزه بدون کرسی)، أ (همزه با کرسی «الف»)، ؤ (همزه با کرسی «و») و ئ (همزه با کرسی «ی»).

(۳) کلماتی که با حرف همزه آغاز می‌گردند (چه فارسی باشند و چه عربی و غیرعربی) با «الف» تنها نوشته می‌شوند؛ به عبارت دیگر، حرف «الف» در آغاز کلمات فارسی نماینده‌ی همزه‌ی آغازی است؛ مانند: «أخذ، اسم، اخت». در رسم الخط عربی این کلمات معمولاً به شکل «أخذ، إسم، أخت» نوشته می‌شوند.

(۴) کلمات مختوم به «همزه» با حرف «ه» بدون کرسی نوشته می‌شوند؛ مشروط به این که حرف قبل از همزه، ساکن باشد؛ مانند: شیء / سوء، جزء.



بشناسید تا آن‌ها را به درستی در املا به کار برید. برای توضیح بیشتر می‌توانید به پاورقی درس نیز مراجعه کنید.

فعالیت

از متن درس‌های ۱ تا ۴ کتاب‌های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

۵) کلماتی که دارای همزه با مصوّت /ا/ باشند، چه در آغاز و چه بین کلمه به شکل «أ= الف با نشانه‌ی مد» نوشته می‌شوند؛ مانند: آجل، آخر / الآن، قرآن.

۶) کلمات همزه‌داری که همزه‌ی آن‌ها ساکن ماقبل مفتوح باشند، با «أ= همزه با کرسی الف» نوشته می‌شوند؛ میانی مانند: رأس، رافت / پایانی: ملجأ، خلأ.
کلمات همزه‌داری نیز که همزه‌ی آن‌ها مفتوح ماقبل مفتوح باشد، با «أ= همزه با کرسی الف» نوشته می‌شوند؛ مانند: تأسف، تأثر، متأثر.

۷) کلمات همزه‌داری که همزه‌ی آن‌ها ساکن و ماقبل مضموم باشد، با این شکل «ؤ» (همزه با کرسی «و») نوشته می‌شوند؛ میانی: مؤمن، رؤیت/پایانی: لؤلؤ، تلالؤ. اگر همزه‌ی چنین کلماتی مفتوح و ماقبل آن‌ها مضموم باشد نیز با همین شکل نوشته می‌شوند؛ مانند: مؤسس، مؤلف، رؤسا. هم‌چنین اگر همزه، همراه با مصوّت /ا/ و ماقبل مضموم باشد، به همین شکل نوشته می‌شود؛ مثال: فؤاد، سؤال، مؤاخذه.

۸) جز موارد یاد شده، کلمات همزه‌دار با کرسی «ی» نوشته می‌شوند؛ میانی، مانند: هیئت، مسئله، جرئت / افتده، مسائل، ائتلاف / رؤوس، شئون، مسئول، رؤف / تون، ژوئن، لائوس، دوئل / پایانی: متألئ.

یادآوری: کلمات «هیئت، مسئله، جرئت» / «مسئول، شئون، رؤف» و مشابه آن‌ها به شکل دیگر «هیأت، مسأله، جرأت» و «مسؤول، شوون، رؤوف» نیز نوشته می‌شوند و به هر دو شکل صحیح هستند. در کتاب‌های درسی، شکل اول این کلمات (یعنی با کرسی «ی») ترجیح داده شده است و آموزش داده می‌شود. یکی از دلایل ترجیح این است که در الفبای فارسی، کلمات همزه‌دار غیرعربی همیشه با کرسی «ی» نوشته می‌شوند؛ مانند: پروتئین، تون، ستول... پس اگر کلماتی مانند «هیئت و هیأت» و «مسئول و مسؤول» را که از گذشته به دو شکل نوشته شده‌اند، با کرسی «ی» بنویسیم، این ویژگی الفبای فارسی را تعمیم داده و آموزش آن را آسان‌تر کرده‌ایم.

گروه کلمات برای املاى شماره‌ی یک

مُدِّ حیات - مفرِّح ذات - موسمِ ربیع - عصاره‌ی تاک - شهدِ فایق - نخلِ باسق -
 صَفْوَتِ آدمیان - تضرِّع و زاری - عاکفانِ کعبه - حلیه‌ی جمال - تحیر و سرگستگی -
 جیبِ مراقبت - بحرِ مکاشفت - طاسکِ گردن - طره‌ی پرچم - تأمل و تفکر - طاقِ نُهم -
 نثرِ مرسل - مصنوع و متکلف - مَغاکِ زمین - دادارِ هور - تجسّمِ رؤیاهای -
 تحجّر و غرور - غمین و متأسّف - حمیت و دلاوری - خنثی‌کننده‌ی توطئه - دور و برحذر -
 طنینِ مرموز - رعشه‌ی سهمناک - راهِ قُرُق شده - فرطِ استیصال - اقلّیتِ ممتاز - غریزه‌ی
 حبّ ذات - مغرور و ستیزه‌گر - تملّقِ درباریان - حَسَبِ الامرِ حاکم - ربّ النّوع و جاهت -
 فدایی و جان نثار - مهمل و بیهوده - تمثالِ نیم‌رخ - صناعتِ ظریف - خبط و خطا -
 صنایعِ مستظرفه - امرِ مطاع - صیانت و نگهداری - نظم و نسق - اجرای پانومیم -
 خویِ ظلم‌ستیزی - نثرِ طنزواره - همهمه‌ی زیاد - صرافتِ طبع - تفحص و تحقیق -
 ایهامِ لطیف - مقبولیتِ عام - ابداع و ابتکار - خلوص و صمیمیت - نقاد و تحلیل‌گر -
 نقدِ لغوی - جزئیاتِ وقایع - شِراعِ کِشتی - قضایِ آمده - هزاهز و غریو - آفگار و
 مجروح - حادثه‌ی صعب - مؤکّد و قطعی - تویع و امضا - تبِ سرسام - پیراهنِ توزی -
 مِخَنَقه و گردن‌بند - نامه و رُقعت - غزوِ هندوستان - حلالِ بی‌شُبّهت - زمین و ضیعت -
 گزاردنِ نعمت - ضیعتکِ حلال - جایزه و صلّت - وزر و وبال - علیّیّ حال - حطامِ دنیا -
 شِعه‌ی نور - انفاسِ سحرخیزان .

دوربین و طیف‌نما - گماشته و منصوب - سفیرِ دربار - سفیرِ گلوله - خداوندِ قدیر -
 عیدِ غدیر - نقضِ پیمان - نغز و دلکش - حال و عاجل - القا و آموزش - ابطال و الغا -
 برائت و بیزاری - کشورِ پرتغال - تحدیدِ مرزها - ثَمَنِ خانه - گلِ سمن - اجر و ثواب -
 جزر و مد - جذرِ اعداد - هایل و ترسناک - حایل و مانع - چاق و سمین - حوضه‌ی آبریز -
 حوضه‌ی ادب - زاغ و زغن - ذرع و پیمان، کشت و زرع - حیل و غدر - اداره‌ی متبوع -
 اوامر و نواهی - نواحی چهارگانه - ثمین و گران‌بها - وجهِ شبّه - شبحِ درخت - تلقّی و
 استنباط - ایلیداد و اُدیسه - عزل و نَصَب - اصل و نَسَب - طیب و پاک - طیبِ خوش -

شیوه‌ی بلاغی - اقتضای حال - آسوده و مرفّه - انقباض و انبساط - وهله‌ی اوّل -
 مرحله‌ی دوم - کلام مزبور - شعر مذکور - لحن و آهنگ - تمسخر و تحقیر - ممیز معنا -
 مکث و درنگ - ماء معین - دُرر و لآلی - منشآت قائم مقام - تائی و درنگ - مؤانست و
 هم‌نشینی - ثامت و پستی - حرف‌های مشمّرکننده.

خودآزمایی

۱) شکل درست همزه /ء/ را در کلمات زیر طبق نمونه بنویسید.

مثال: مُء | تَر = مؤثّر

نشء ت ←	ء داره ←	مء انست ←
مء اخذ ←	مء وس ←	اشمء زاز ←
سء ال ←	ء تلاف ←	ملجء ←

۲) چرا برخی از واژه‌ها ارزش املائی بیشتری دارند با ذکر نمونه توضیح دهید.

۳) پنج کلمه مثال بنویسید که صورت‌های مکتوب و ملفوظ آن‌ها متفاوت باشد.

مثال: پنبه ← | پمبه |



مطابقت نهاد و فعل

از میان همه‌ی اجزای جمله، نهادِ جدا و نهادِ پیوسته در شخص و شمار با هم مطابقت می‌کنند؛ یعنی با فعل مفرد، نهاد مفرد می‌آید و با فعل جمع، نهاد جمع. به جمله‌ی زیر توجه کنید.

در زمان قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمینی دوردست با وضع پریشانی زندگی می‌کرد.

جمع بستن هیچ یک از گروه‌های اسمی جمله‌ی بالا - به جز نهاد - در فعل تأثیر نخواهد گذاشت:

در زمان‌های قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمین‌های دوردست با اوضاع پریشانی زندگی می‌کرد.

تنها با جمع بستن نهاد، فعل آن نیز جمع بسته می‌شود:

در زمان قدیم مردان تنگ‌دستی در سرزمینی دوردست با وضع پریشانی زندگی می‌کردند.

جدول شماره‌ی یک

فعل	نهاد		
مفرد / جمع	مفرد : پیامبر } فرمود. جمع : انسان‌ها... می‌توانند... } فرمودند.	جاندار	اسم
جمع مفرد مفرد / جمع*	مفرد : سنگ افتاد. جمع : سنگ‌ها افتاد. جمع : (به‌هنگام جان بخشیدن به اشیا) : گل‌ها خندیدند.	بی‌جان	
مفرد جمع مفرد / جمع	قافله، کاروان، لشکر، سپاه، دسته (عزاداران)	جاندار	اسم جمع
مفرد مفرد	مردم ملت مجلس، شورا، هیئت، گروه، مجمع دسته (اسکناس، سبزی، چوب و...)	بی‌جان	
مفرد مفرد / جمع	یکی، کسی، هر کسی هر یک، هر کدام، هیچ یک، هیچ کدام	جاندار	اسم مبهم
مفرد / جمع*	بعضی	بی‌جان	

فعالیّت

برای هریک از موارد بالا - با توجه به آن چه در سال‌های گذشته خوانده‌اید - یک جمله مثال بیاورید و درباره‌ی علت مفرد و جمع آمدن فعل آن توضیح دهید.

* در فارسی امروز به ویژه در گونه‌ی گفتاری تمایل بر تطبیق نهاد جدا و پیوسته است :

□ سنگ‌ها افتاد / افتادند

□ بعضی از کتاب‌ها سودمند است / ند (هستند)

زبان به عنوان رفتاری اجتماعی تحت تأثیر عوامل مختلف، گونه‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. اگر بخواهیم به مخاطب احترام بگذاریم، به جای ضمیر «تو»، ضمیر «شما» و به جای شناسه‌ی «ی»، شناسه‌ی «ید» را به کار می‌بریم: تو رفته بودی ⇐ شما رفته بودید. هم چنین به جای ضمیر «او» ضمیر «ایشان» را به کار می‌بریم.

ضمیرهای شخصی در فارسی مؤدبانه				
ضمیرهای پیوسته		ضمیرهای جدا		
جمع	مفرد	جمع	مفرد	شخص و شمار
مان	مَـ ← مِـ مان	ما	من	اول شخص
	تَـ ← تِـ تان	شما	تو ← شما	دوم شخص
	سَـ ← سِـ شان	ایشان	او ← ایشان	سوم شخص

ضمیر اول شخص مفرد نیز گاه به صورت «ما» در می‌آید و اغلب نویسندگان و سخنرانان آن را به کار می‌برند و در حقیقت، خوانندگان و شنوندگان را با خود شریک می‌کنند: من معتقدم ⇐ ما معتقدیم.

□ جدول فعل‌ها نیز در فارسی مؤدبانه به این صورت به کار می‌رود؛ یعنی شناسه‌ی آن‌ها تابع قاعده‌ی ضمیر است:

جمع	مفرد	شخص و شمار
رفتیم	رفتم	اول شخص
رفتید	رفتید	دوم شخص
رفتند	رفتند	سوم شخص

فعل اول شخص مفرد نیز گاهی به صورت جمع به کار می‌رود. در این حالت، گوینده یا نویسنده، سخن و نوشته‌ی خود را حاصل فکر جمع می‌داند نه فرد.

□ گزینش این گونه‌ی زبانی در انتخاب واژگان نیز تأثیر می‌گذارد و معمولاً معادل‌هایی برگزیده می‌شوند که در زیر پاره‌ای از آن‌ها را می‌بینیم:

گونه‌ی مؤدبانه		گونه‌ی معمولی
در باره‌ی مخاطب	در باره‌ی خود	_____
-----	بنده - این جانب	من
شما / حضرت عالی / جناب عالی / سرکار	-----	تو
تشریف آوردن / تشریف فرما شدن	خدمت رسیدن / مشرف شدن	آمدن
تشریف بردن	مرخص شدن / رفع زحمت کردن	رفتن
فرمودن	عرض کردن / به عرض رساندن	گفتن
میل کردن / فرمودن، نوش جان کردن	صرف کردن/صرف شدن	خوردن
مرحمت کردن	تقدیم کردن	دادن
تشریف داشتن	در خدمت بودن	بودن
امر / اراده کردن / فرمودن	استدعا / خواهش / تمنا کردن	خواستن
	

ضمناً برای احترام در فعل امر، به جای هر فعلی از «بفرمایید» استفاده می‌شود :
 بخورید، بخوانید، بنویسید، بنشینید و... . در حقیقت، فعل اصلی جمله (فعل بعد از بفرمایید)
 حذف می‌گردد : بفرمایید بنشینید.

انواع حذف

به عبارت‌های زیر توجه کنید.

- ۱- گילה مرد گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود و اصلاً جواب نمی‌داد.
 - ۲- حمید از دوستش پرسید : از دوستان چه خبر؟
- در عبارت ۱ نهاد جمله‌ی دوم ذکر نشده اما خواننده یا شنونده از نهاد جمله‌ی اول پی می‌برد که نهاد جمله‌ی دوم «گילה مرد» است. در این جمله، حذف نهاد به «قرینه‌ی لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت ۲ جای فعل «داری» در جمله‌ی دوم خالی است اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به شناخت فعل راهنمایی نمی‌کند. تنها از مفهوم عبارت می‌توان نتیجه گرفت که فعل «داری» از جمله‌ی دوم حذف شده است. در این جمله، حذف به «قرینه‌ی معنوی» صورت گرفته است.

نویسنده یا گوینده برای جلوگیری از تکرار می‌تواند آن‌چه را خواننده یا شنونده حدس می‌زند، حذف کند. به این ترتیب، هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه‌ی لفظی» گویند اما اگر خواننده یا شنونده از سیاق سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه‌ی معنوی» است.

چنان‌که می‌بینیم، حذف موجب صرفه‌جویی در کلام می‌شود.

□ حذف جمله: در جمله‌های مرکب گاه حذف با قرینه‌ی لفظی صورت می‌گیرد: رفته بودم که او را ببینم اما نتوانستم [_____].

□ حذف نهاد جدا: نهاد جمله‌های هم‌پایه و ناهم‌پایه‌ی اول شخص و دوم شخص را همیشه می‌توان به قرینه‌ی نهاد پیوسته حذف کرد؛ مگر آن‌که با وابسته یا بدل همراه باشد یا تأکیدی در کار باشد:

۱) «من این موضوع را گفته بودم.» (نه کس دیگر) (تأکید)

۲) با احترام، ما، دانش‌آموزان کلاس سوم دبیرستان، تقاضا می‌کنیم کتاب‌های تازه‌ای برای کتابخانه تهیه کنید. (همراه با بدل)

۳) من بیچاره باید به تنهایی این همه کار را انجام دهم. (با وابسته)

□ حذف نهاد پیوسته (شناسه یا نهاد اجباری) ممکن نیست.

□ حذف فعل در جمله‌های پر کاربرد: به سلامت!، بسیار خوب!، شکر خدا!، به جان شما! (به قرینه‌ی معنوی)

□ حذف فعل اسنادی در جمله‌های مرکب: هرچه ارزان‌تر!، بهتر!، چه بهتر که شما این کار مهم را برعهده بگیرید. (به قرینه‌ی معنوی)

□ حذف تمام اجزای جمله به جز نقطه‌ی اطلاع در جمله‌های پاسخی و پرسشی: حسن آمد. چه کسی!؟ (قرینه‌ی لفظی)

حسن دیروز آمد. کی!؟ (قرینه‌ی لفظی)



در کلمات زیر دقت کنید.

دوستان دوست + ان

آشنایان آشنای + ان

چرا «آشنایان» را مانند «دوستان» به صورت «آشنان»

نی خوانیم و نمی نویسیم؟

زیرا کلمه‌ی «دوست» به صامت «ت» ختم شده است و هر صامتی

می تواند با نشانه‌ی جمع «ان» که با مصوّت آغاز می شود، به تلفظ درآید اما کلمه‌ی

«آشنا» به مصوّت «آ» ختم شده است و دو مصوّت با هم تلفظ نمی شوند.

در این جا، یک صامت مورد نیاز است که بین دو مصوّت قرار گیرد.

صامت «ی» را در «آشنایان» واج میانی می گویند چند میانی دیگر:

تشنگان، هفتگی تشنه + ک + ان، هفته + ک + ی

نیا+ک+ان، پمه+ک+ان	نیاکان، پلکان
سبزی+ج+ات	سبزیجات
نکته+تمزه+ی	نکته‌ای

یادآوری: برخی از کلمه‌ها به گونه‌ای نوشته و تلفظ می‌شوند که واج میانجی در شکل نوشتاری آن‌ها به آسانی قابل تشخیص نیست فقط در شکل گفتاری نمود آشکار دارد. در این گونه کلمات هنگام تلفظ به شکل جمع (با علامت «ان») نخست مصوت بلند به مصوت کوتاه تبدیل می‌شود و سپس واج یا صامت میانجی قبل از نشان جمع، ظاهر می‌شود. مثال:

گیسوان ← گیس^و+و+ان

خودآزمایی

- ۱) با توجه به فعل‌های «ترکید» و «جوشید» به پرسش‌ها پاسخ دهید.
 - الف: با افزودن تکواژ متعدی ساز، آن‌ها را گذرا (متعدی) کنید و هر یک را در جمله‌ای به کار ببرید.
 - ب: با اعمال مرحله به مرحله روند مجهول‌سازی، جمله‌ها را مجهول کنید.
- ۲) موارد حذف را در نوشته‌ی زیر مشخص کنید و نوع آن را بنویسید.

آن‌ها با اسب حرکت کردند، ما نیز به دنبالشان؛ صبح زود رسیدیم؛ آن‌ها زودتر. شهر میان دشت گسترده بود، پر از دار و درخت، حالتی رؤیایی؛ مثل این بود که به بهارستانی نادیده چون مینو قدم نهاده‌ایم. در قرن سوم بنا شده بود. از آن زمان تاکنون، آرام و سبز در کنار کویر نشسته چشم به راه آمدن مسافری بود که به دیدارش می‌آمد.
- ۳) صامت‌های میانجی کلمات زیر را مشخص کنید.

دانایان، پختگی، ترشیجات، بچگانه، سخن‌گویان، گرسنگان، روستایی، نامه‌ای، بانوان



درس ششم

نگارش تشریحی

مقاله‌ها از نظر شیوه‌ی نوشتن به سه گونه تقسیم می‌گردد :

۱) گونه‌ی تشریحی

۲) گونه‌ی تحلیلی

۳) گونه‌ی تحقیقی.

در این درس با گونه‌ی تشریحی بیشتر آشنا می‌شویم.

هر نوشته با استفاده از یک یا دو شیوه‌ی بالا نوشته می‌شود؛ مثلاً درس «تربیت انسانی و سنت ملی ما» در سال دوم نوشته‌ای تحلیلی است؛ زیرا نویسنده در آن با برهان‌های عقلی و ذکر نمونه‌های شعری، مسئله‌ی تربیت و ارتباط آن با سنت را بررسی کرده است. یا مقاله‌ی «چنین رفت و...» در کتاب زبان فارسی سال دوم ماهیتمی پژوهشی دارد. در عین حال، نویسنده‌ی آن مقاله با تحلیل برخی از وقایع، به بررسی داستان «رستم و سهراب» پرداخته است. مقاله‌ی «کتاب و کتاب خوانی» در همان کتاب، مقاله‌ای کاملاً تحقیقی است. «کلاس نقاشی» در کتاب ادبیات سال اول و «سفرنامه‌ی ابن بطوطه» در کتاب ادبیات سال دوم نیز نوشته‌هایی تشریحی هستند. اکنون در این درس با نوشته‌های تشریحی بیشتر آشنا می‌شویم؛ تاکنون درباره‌ی انواع نوشته‌ها از نظر زبان و قالب و شیوه‌ی بیان مطالبی آموخته‌اید.

نمونه‌هایی را خوانده و موضوعاتی را نیز با قلم خود نوشته‌اید. این نوشته‌ها یا حاصل دیده‌ها، شنیده‌ها (نوشته‌های تشریحی) و تأملات درونی شما هستند (نوشته‌های تحلیلی) یا براساس پژوهش‌های شما و دیگران آفریده شده‌اند (نوشته‌های تحقیقی).

در هر حال، در اغلب نوشته‌ها، با هر بیان و زبان و در هر قالبی که باشند، هدف نویسنده، تشریح بی‌کم و کاست اشخاص، وقایع و چیزهاست، آن‌گونه که هستند.

اکنون ببینیم «تشریح» چیست؟

تشریح یعنی شرح و بسط دادن به منظور مطالعه و دقت در یک موضوع یا مطلب به گونه‌ای علمی، دقیق و از سرِ باریک‌بینی.

عام‌ترین و رایج‌ترین راه تشریح، طرح پرسش‌هایی در مورد ابعاد مختلف یک چیز، شخص یا پدیده است؛ مثلاً: با طرح پرسش‌های زیر درباره‌ی ابعاد گوناگون یک «ساختمان»، می‌توان آن را به خوبی تشریح کرد:

□ چیست؟

□ چگونه است، از چه بخش‌هایی ساخته شده یا هر بخش آن چگونه است؟

□ کجاست؟

□ چه کسی آن را ساخته است؟

□ کی ساخته شده است؟

□ به چه منظور ساخته شده است؟

□ از کیست؟ برای چیست؟

اکنون به تشریح ساختمان یک مدرسه توجه کنید.

«مدرسه دو طبقه بود و نوساز بود و در دامنه‌ی کوه تنها افتاده بود و آفتاب‌رو بود. یک فرهنگ‌دوست، عمارتش را وسط زمین‌های خودش ساخته بود.

تابلوی مدرسه هم حسابی بزرگ و خوانا، از صد متری داد می‌زد که:

توانا بود هر که... هرچه دلتان بخواهد! با شیر و خورشیدش که آن بالا سر، سر یا ایستاده بود و زورکی تعادل خودش را حفظ می‌کرد و خورشید خانم روی کولش با ابروهای پیوسته و قمچیلی^۱ که

(۱) اصل واژه قمچی به معنی شلاق و تازیانه و در این متن به طنز، مراد شمشیر است که شکل عامیانه آن قمچیل به کار رفته است.

به دست داشت. و تا سه تیر پرتاب، اطراف مدرسه بیابان بود، دَرندشت و بی‌آب و آبادانی. و آن ته رو به شمال، ردیف کاج‌های درهم فرو رفته‌ای که از سر دیوار گلی یک باغ پیدا بود... کلاس دوم بغل دفتر بود... بعد سالن بود؛ خالی و بزرگ که دو تا ستون سفید چهارگوش پُرش کرده بود و آن ته سه چهار تا میز و نیمکت شکسته، دیوار روبه‌رو پوشیده از عکس پهلوان‌ها و بزین بهادرها و سیاه‌های دونده و مصری‌های وزنه‌بردار. و دیوار سمت راست پوشیده از یک نقشه‌ی بزرگ آسیا... با قلمی ناشی. آبی دریاها مثل آب دهن مرده و دریاچه‌ی شمال به صورت بته جقه درآمده و خط‌آهن‌ها همه پت و پهن و سرتاسری، حتی از کرمان گذشته و جزیره‌های اندونزی همه یکسره و به سنگاپور چسبیده و هر تکه از پایین نقشه به رنگی؛ مجموعه‌ی رنگ‌های موجود مثل بقچه‌های چل تکه...»

(مدیر مدرسه - جلال آل احمد)

هر بخشی از نوشته، به یکی از سؤالات ما پاسخ می‌دهد و حاصل آن تشریح و توصیف مدرسه است. البته این نوشته از چاشنی طنز نیز بهره دارد.

اگر بخواهیم رویدادی را تشریح و توصیف کنیم، باید به سؤالاتی نظیر: چه کسی؟ کی؟ کجا؟ با که؟ با چه؟ چگونه؟ چرا؟ و... پاسخ دهیم.

با هم شرح یک حادثه را می‌خوانیم که نویسنده آن را به خوبی بازسازی کرده و با شرح کامل جزئیات در اختیار ما قرار داده است.

عدل

اسب درشکه‌ای توی جوی پهنی افتاده بود و قلم دست و کاسه‌ی زانویش خرد شده بود. کاملاً دیده می‌شد که استخوان قلم یک دستش از زیر پوست حنایی‌اش جا به جا شده و از آن خون آمده بود و فقط به چند رگ و ریشه که تا آخرین مرحله وفاداریشان را از دست نداده بودند، گیر بود. سُم یک دستش - آن که از قلم شکسته بود - به طرف خارج برگشته بود و نعل بَرّاق ساییده‌ای که به سه دانه میخ گیر بود، روی آن دیده می‌شد. آب جو یخ بسته بود. تنها حرارت تن اسب یخ‌های اطراف بدنش را آب کرده بود. تمام بدنش توی آب گل‌آلودِ خونینی افتاده بود. پی در پی نفس می‌زد. پره‌های بینی‌اش باز و بسته می‌شد. نصف زبانش از لای دندان‌های کلید شده‌اش بیرون زده بود. دور دهنش خون کف‌آلودی دیده می‌شد. یالش به‌طور حزن‌انگیزی روی پیشانی‌اش افتاده بود. دو سپور و یک عملی‌ی راه‌گذر که لباس سربازی بدون سردوشی تنش بود و کلاه خدمت بدون آفتاب‌گردان^۱ به سر داشت، می‌خواستند آن را از توی جو بیرون بیاورند.

یکی از سپورها که به دستش حنای تندی بسته بود، گفت: «من دمبشو می‌گیرم و شما هر کدومتون یه پاشو بگیرین و یهو از زمین بلندش می‌کنیم. اون وخت نه اینه که حیوون طاقت درد نداره و نمی‌تونه دساشو رو زمین بزاره، یهو خیز ورمی‌داره، اون وخت شماها جلدی پاشو ول بدین؛ منم دمبشو ول می‌دم. رو سه تا پاش می‌تونه بند شه دیگه. اون دسش خیلی نشکسته. چه‌طوره که مرغ رو دو پاش وایسه، این نمی‌تونه رو سه پاش وایسه؟»

یک آقایی که کیف چرمی قهوه‌ای زیر بغلش بود و عینک رنگی زده بود، گفت: «مگر می‌شه حیوون را این‌طور بیرونش آورد؟ شماها باید چند نفر بشین و تمام هیکل بلندش کنید و بذاریدش تو پیاده‌رو.»

یکی از تماشاچی‌ها که دست بچه‌ی خردسالی [را] در دست داشت، به اعتراض گفت: «این زبون بسه دیگه وایسه صاحبش مال نمی‌شه. باید با یه گلوله کلکشو کند.» بعد رویش را کرد به پاسبانی که کنار پیاده‌رو ایستاده بود و گفت: «آزان سرکار که تپونچه دارین، چرا اینو راحتش نمی‌کنین؟ حیوون خیلی رنج می‌بره.»

پاسبان با تمسخر جواب داد: «قربان آقا! گلوله اولاً که مال اسب نیس و مال دزه. ثانیاً، حالا اومدیم و ما اینو همین‌طور که می‌فرمایین راحتش کردیم، به روز قیومت و سؤال و جواب اون دنیا هم کاری نداریم، فردا جواب دولتو چی بدم؟ آخه از من نمی‌پرسن که تو گولتو چی کارش کردی؟» مردی که پوستین مندرسی روی دوشش بود، گفت: «ای بابا! حیوون باکیش نیست. خدارو خوش نیما بدکشندش. فردا خوب می‌شه. دواش یک فندق مومیاییه...»

تماشاچی روزنامه به‌دستی که تازه رسیده بود، پرسید: «چه‌طور شده؟»
یک مرد چپقی جواب داد: «من اهل این محل نیستم؛ من راه‌گذرم.»

لبوفروش سرسوکی^۱ همان‌طور که با چاقوی بدون دسته‌اش برای مشتری لبو پوست می‌کند جواب داد «هیچی! اتول بهش خورده، سَقَط شده. زبون بسه از سحر تا حالا همین‌جا تو آب افتاده جون می‌کنه؛ هیشکی به فکرش نیس. اینو...» بعد حرفش را قطع کرد و به یک مشتری گفت: «یه قرون» و آن‌وقت فریاد زد «قند بی‌کوپن دارم! سیری یه قرون میدم!»

همان آقای روزنامه به‌دست پرسید: «حالا این صاحب نداره؟»

مرد کت چرمی فلچماقی که ریخت شوهرها را داشت، جواب داد: «چه‌طور صاحب نداره؟ مگر بی‌صاحب می‌شه. یوشش خودش دس کم بوتزده تومن می‌ارزه. درشکه‌چیش تا همین حالا این‌جا بود. به‌نظرم رفت درشکه‌شو بذاره برگرده.»

پسر بچه‌ای که دستش تو دست آن مرد بود سرش را بلند کرد و پرسید: «بابا جون درشکه چیش درشکه‌شو با چی برده برسونه؟ مگه نه اسبش مرده؟»
یک آقا عینکی خوش لباس پرسید: «فقط دستاش خرد شده؟»
همان مرد قلچماق که ریخت شوفرها را داشت، جواب داد: «درشکه چیش می‌گفت دنده‌هاشم خرد شده.»

بخار تنکی از سوراخ‌های بینی اسب بیرون می‌آمد. از تمام بدنش بخار بلند می‌شد. دنده‌هایش از زیر پوستش دیده می‌شد. روی گردن و چند جای دیگر بدنش گلی بود. بعضی جاهای پوست بدنش می‌پرید. بدنش به شدت می‌لرزید. ابداً ناله نمی‌کرد. قیافه‌اش آرام و بدون التماس بود. قیافه‌ی یک اسب سالم را داشت. با چشمان گشاد و بدون اشک به مردم نگاه می‌کرد.^۱
اگر بخواهیم شرح یک مسافرت یا گزارش یک بازدید یا گردش علمی را بنویسیم، از این سوالات استفاده می‌کنیم:

کی؟ برای چه؟ با چه؟ با که؟ چه مدت؟ چه دیدیم؟ چه کردیم؟ چگونه بود؟ چه احساسی به ما دست داد؟ چه نتیجه‌ای گرفتیم؟ و...
اگر بخواهیم چیزی یا جایی یا کسی یا واقعه‌ای را که امروز وجود ندارد و آثار آن از میان رفته است تشریح کنیم، از مدارک و مآخذ و اسناد و کتاب‌ها کمک می‌گیریم یا با افراد مطلع مصاحبه می‌کنیم.
اگر موضوع نگارش شرح حال کسی باشد، چه می‌کنیم؟
در درس بعد در این باره سخن می‌گوییم.



به این کلمات توجه کنید:

درخت ما، سبزه ما، دیوار ما، خاک ما، زمین ما

این کلمات را با «ما» (نشانه‌ی جمع فارسی) جمع بسته ایم اما نمی توانیم همه‌ی آن‌ها را با «ان» (نشانه‌ی دیگر جمع فارسی) جمع ببندیم. چنان که می‌گوییم «درختان» اما نمی‌گوییم «سبزگان، دیواران، خاکان و زمینان»؛ بنابراین،
 ۱) نشانه‌ی جمع «ما» از «ان» بسیار فعال‌تر است.

۲) کلماتی هم که با «ما» و «ان» هر دو جمع بسته می‌شوند، در زبان فارسی امروز کاربرد یک‌سان ندارند و معمولاً شکل اول آن‌ها رایج‌تر است؛ برای مثال، بیشتر می‌گوییم «درخت ما را آب دادم» و کم‌تر می‌گوییم «درختان را آب دادم»، شکل دوم در شعر و نثر ادبی کاربرد دارد.

۳) کلماتی که با «ان» همراه اند، گاه بر مفهوم «جمع» دلالت نمی‌کنند؛ مثال:
بهاران (= هنگام بهار)، کیلان (= محل استقرار مردم کیل)، کولان (= مانند کوه)

خودآزمایی

- ۱) با مطالعه‌ی نوشته‌ی «عدل» بنویسید نویسنده به چه پرسش‌هایی پاسخ داده است.
- ۲) پس از بازدید یکی از بناهای تاریخی، مذهبی، علمی، آموزشی محل زندگی خود، آن را تشریح و توصیف کنید.
- ۳) جمله‌هایی را که نهاد آن‌ها با فعل مطابقت ندارد یا در آن‌ها حذف بی‌قرینه صورت گرفته است، ویرایش کنید.

- اگر گوینده و نویسنده به صحت مطلبی اطمینان نداشته باشد، نباید آن را بیان کند.
 - اگر مرد یا زن در انجام وظایف خود کوتاهی کند، نمی‌توان از او انتظار موقّیت داشت.
 - در صورتی که گفتارمان با رفتارمان مطابقت نداشته باشند، اعتماد مردم را از دست می‌دهیم.
 - این مسئله در شورای دبیرستان مطرح و مورد بررسی قرار گرفت.
 - این بول‌ها نتیجه‌ی ماه‌ها تلاش، پس انداز و صرفه‌جویی او بود.
- ۴) در کدام یک از کلمات زیر «ان» نشانه‌ی جمع نیست؟ این کلمه‌ها را مشخص کنید و معنی آن‌ها را بنویسید.

گیاهان، بامدادان، شادان، سواران، پاییزان، مردان